



عطار، دیوان اشعار، غزلیات، شماره ۵۲

عزم آن دارم که امشب نیم مست
پای کویان کوزه دودی به دست

سر به بازار قلندر در نهم
پس به یک ساعت ببازم هرچه هست

تا کی از تزویر باشم خودنمای
تا کی از پندار باشم خودپرست

پرده پندار می باید درید
توبه زهاد می باید شکست

وقت آن آمد که دستی بر زخم
چند خواهم بودن آخر پای بست

ساقیا در ده شرابی دلگشای
هین که دل برخاست غم در سر نشست

تو بگردان دور تا ما مردوار
دور گردون زیر پای آریم پست

مشتري را خرقه از سر برکشيم
زهره را تا حشر گردانيم مست

پس چو عطار از جهت بيرون شويم
بي جهت در رقص آييم از الست